

وصف الحال خود در عشق

نه نام بمن گذاشت عشقت نه نشانت من عشق تو را چنین نمیدانستم
(آذری طوسی) ☆☆☆

شرمنده ز آسمان وزمینم که بهر تو تا کی بسجده افتم و تا کی دعا کنم
() ☆☆☆

همچو نی درغم تو چهره زردی دارم گر بنالم عجبی نیست که دردی دارم
(شاهرضا) ☆☆☆

دل بصورت ندم ناشده سیرت معلوم بنده عشقم وهفتاد و دو ملت معلوم
(نورجهان بیگم) ☆☆☆

رخصتی خواهم که قربانت شوم گویم بلند

تا یکی در زیر آب گویم که قربانت شوم

(نیکی) ☆☆☆

بلبل نیم که بر سر هر گل نوا کنم همچون نیم که صورت خود را گدا کنم
پروانه نیستم که بسوزم ز شعله ای شمعم که پاک سوزم و جانرا فدا کنم
()

باخیال تو شبی نفتم و با خود گفتم کاین مراد دو جهانست که در بردارم
() ☆☆☆

از بسکه سینه کندم و ناخن در او شکست چون پشت ماهیست سراپای سینه ام
(غیاثی حلوانی) ☆☆☆

هر سو که رفته ام بهوای تو رفته ام هر جا که بوده ام بخیال تو بوده ام
(هلالی جغتائی) ☆☆☆

عاشقانیم و زکار همه عالم فارغ مانده آنیم که هر گز بی کاری گیریم
(هلالی جغتائی) ☆☆☆

صد گره در دلم از حسرت پیکان تو بود سست جنبیدی وز دستخت کمان دگر
(تقی اوحدی) ☆☆☆

چندانکه میپر و پیر و بسال پیخودی از عالم خیال تو بیرون نمیروم
(وحید قزوینی) ☆☆☆

بخش پنجاه و پنجم

من نقد دل بدست تو جاهل نمیدهم تا اضمائی بمن ندهی دل نمیدهم
 () ☆☆☆

هر که نالد بفس میکشدش صیادم وقت آنستکه ای ناله کنی امدادم
 () ☆☆☆

تدبیر کنم هر شب تادل ز تو برگیرم چون روز بر آرد سر مهر تو سر گیرم
 (میرزا اسود) (نظامی گنجوی)

☆☆☆

گر بر ندارم از سر زلف تو دست شرق عیبم مکن که تازه بدوات رسیده‌ام
 (فروغی بسطامی)

نه طاقتی که ز نظاره ات بپوشم چشم نه قدرتی که بر خساره ات نظاره کنم
 نه پای آنکه بسوی تو ره بپیمایم نه دست آنکه ز خوی تو جامه پاره کنم
 (فروغی بسطامی) ☆☆☆

گرچه مرا صد هزار مرتبه کشتی غیر محبت نبود هیچ گناه-م
 بندگی حضرت تو مایه شاهیت تا که شدم بنده تو بر همه شاهم
 (ناصرالدین شاه) ☆☆☆

پیوند دوستداری از آن پاره میکنم تا بساز بندم و بقو تر دیکتر شوم
 (ذوقی اردستانی) ☆☆☆

من اگر ز عشق دعوی بکنم گواه دارم که بدیده اشک خونین و بسینه آه دارم
 (جلال الدین قاجار)

برده بر کار چه پوشم زن و مرد از چپ و راست

همه دانند که من عاشق رویت هستم
 (جلال الدین قاجار) ☆☆☆

هر طرف میشگرم روی تو پیدا است و گرنه این هویداست که بیروی تو يك لعظه نیایم
 (خسروی قاجار) ☆☆☆

اولین روز بیای تو در افکندم سر تا شود درره عشق تو سبکبار تنم
 (اوحدی یکتا) ☆☆☆

وصف الحالی خود در عشق

گفتم ستانم از نگهی خونبهای خویش چندان امان نداد که بروی نظر کنم
(منصف فاجار) ☆☆☆

بجان خریدم و نفروختم بعالمت آری بمفت می ندم از گفت چو مفت خریدم
(دولت‌شاه فاجار) ☆☆☆

گر نسیم سحر از کوی تو آرد خبری سر و جان در قدم باد سحر میریزم
دور از امل تو از دیده تر در دل جام عوض باده همی خون جگر میریزم
بر رخ غیز غباری ز تو تا نشیند هر چه در راه تو خا کست بس میریزم
(سنا) ☆☆☆

گه خوشه چین زلفم و گه دانه دزدخال چون مورق حفظ دیده بخرم فتاده ام
() ☆☆☆

صدسال دویدیم چو مچنون بره عشق افسوس که يك لحظه بلیلی نرسیدیم
(بانو مهرارقع جهانپانی) ☆☆☆

ما نقد عمر صرف ره یار کرده ایم حاصل ز عمر خویش همین کار کرده ایم
(مظفر حسین کاشی) ☆☆☆

ملك الملوك عشقم که بمن نمانده الا تن بی قبا که بروی سر بیگلاه دارم
زبتان ترا گزیدم که شه بتان حسنی من اگر چه خود گدایم دل پادشاه دارم
(محتشم کاشی) —————

بکش مرا و میتدیش از گنه که همان من بر وز حشر عقوبت کش گناه تو کردم
(محتشم کاشی) ☆☆☆

خویش و بیگانه طالبکار تو هستند ولی آنکه در راه تو بیگانه شد از خویش منم
(عبرت نایینی) —————

دمی کزاد بودم قدر آزادی ندانستم
کنونش قدر میدانم که در بند تو افتادم
نخواهم رفت از کویت که دست آموز مرغم من

تو خواهی بند بر پایم نه و خواهی کن آزادم
(عبرت نایینی) —————

بخش پنجاه و پنجم

سر هم چو گوی در خم چو گان حکم دوست بنهاده ایم و ذوی سعادت ر بوده ایم

ز آن پیشتر که خضر خورد آب زندگی ما از می محبت او زنده بوده ایم

(عبرت نائینی)

دلم چو در پی زلف تو رفته دانستم که رفته رفته بدیوانگی کشد کارم

چنان بنقش جمال تو معجوب گردیدم که هر که دید گمان کرد نقش دیوارم

ز درد عشق تو من جان بدر نخواهم برد اگر که عیسی مریم بود پرستارم

(عبرت نائینی)

سلطان ملک فخرم و عشقت لشکرم ترک دو کون و جمله آفاق عسکرم

(یغمای جندقی)

بنشینم و با غم تو سازم پنهان ز توبای تو عشقبازم

(عبدالرحمن)

عمریست که با مهر تو در ساخته ایم پنهان ز تو با تو عشق ها باخته ایم

()

درود یوار من آئینه شد از شدت شوق هر کجا مینگرم روی ترا میبینم

()

بسکه پوشیده بروی تو کنم مشق نگاه بر درخت برده توان بست ز تار نظرم

(آفرین)

ز اشتیاق بغل گیری تو مدتهاست چو ماه یکشبه ماندست باز آغوشم

()

عاشقانه گر ازین پیش سخن میگفتم عشق میگفت و جوانی نه که من میگفتم

(امیر مقبول قمی)

خاطر از زلف تو امروز پریشان کردم دیده از فرقت رخسار تو گریان کردم

شکر الله که بیمن شرف دولت عشق خویش را مالک صد ملک سلیمان کردم

(محیط قبی)

وصف الحال خود در عشق

- گو حریفی که کند سیر قمارم در عشق پاك بازم بخدا پاك بری میخواهم
 ☆☆☆ (ملا عشرتی محلاتی)
- چنان طوطی صف حیران آن آئینه رویم که میگویم سخن اما نیدانم چه میگویم
 ☆☆☆ (حیدرهراتی)
- گر بیخود آمدیم بگویی تو دور نیست فرصت نیافتیم که خود را خبر کنیم
 ☆☆☆ (اوجی نظری)
- هر گزدمی ز یاد تو غافل نبوده ام یا گفته ایم حرف ترا یا شنیده ایم
 ☆☆☆ (ناطق بهبهانی)
- بیزم وصالت بنرد محبت اگر دل نمیباختم برده بودم
 برای شارت ز شرمندگیها اگر جان نمیداشتم مرده بودم
 ☆☆☆ (الف بهبهانی)
- من عهد شکن نبودم اما با عهد تو عهد ها شکستم
 ☆☆☆ (هدایت طبرستانی)
- یا بحالت با بحیلت یا بزاری یا بزور عاقبت اندر دل سخت تو راهی میکنم
 ☆☆☆ (هدایت طبرستانی)
- ز آشیان شده ام دلگران و میترسم گمان برند که دنبال دانه میگردم
 ☆☆☆ (میرزا قیوم)
- در خور مهر بتان جای ندارم جز دل شرم ازین خانه ناریک محقر دارم
 ☆☆☆ (ذوقی بسطامی)
- چون گل چیده که در آب نگه میدارند عکس رخسار تو در دیده پرانم دارم
 ☆☆☆ (ابو تراب)
- قفس شکسته و بال و پر گشاده و ترسم خدا نکرده دهد فکر آشیانه فرارم
 ☆☆☆ (شرر بیگدلی)
- هیروم بکچند طاقت آزمائی میکنم بعد از آن میآیم و فکر جدائی میکنم
 ☆☆☆ (بیگانه)

بخش پنجاه و پنجم

نام تو کنم نقش چو نسی برگیرم سوی تو کنم نظر چو پی برگیرم
یاد تو کنم نوش چو می برگیرم باعشق چنین دل از تو کی برگیرم

(مسعود سعد سلمان) ☆☆☆

منکه بالای عشق تو روز بروز میکشم بروخ تو نظر چرا ماه بماه میکشم
() ☆☆☆

عشق باقی بسر و موی سراز غصه سپید زیر خا کستر خود آتش پنهان دارم
(ایرج) ☆☆☆

نادیده رخت عمری سودای تو ورزیدم

فارغ ز تو چون باشم اکنون که رخت دیدم
() ☆☆☆

ایکه میگوئی دم مردن فراموشم مکن منکه میبیرم برایت چون فراموشت کنم
(خادم هندی) ☆☆☆

دارم از عشق نشانی که جگر خون شده ام خواهم آرام و قراری که دگر گون شده ام
(سرهنگ حسین فرزانه) ☆☆☆

مدتی شد که بجان با تو در آمیخته ایم در سر زلف دلاویز تو آویخته ایم
جوی آبیکه روان در نظرت میگردد آب چشمیست که مادر گذرت ریخته ایم
(شاه نعمت الله ولی) ☆☆☆

من بتقریبی در آنکو پای در گل داشتم کافر مگر ذره ای مهر تو در دل داشتم
خوشخرام دیگر آنجا گاهگاهی میگذشت زین سبب عمری سر کوی تو منزل داشتم
منکه پیشت میزدم فریاد و میرفتم ز هوش صورت دلدار دیگر در مقابل داشتم
راست گویم عشق دلدار دگر دارد نقی عاقبت اظهار گردم آنچه در دل داشتم
(علینقی کمره) ☆☆☆

بصحرا بنگرم صحرا ت بینم بسدریا بنگرم دریا ت بینم
بهر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قد و بالای ت بینم
(باباطاهر عربیان) ☆☆☆

وصف الحال خود در عشق

دربند هرچه در دو جهان هست نیستم در حیرتم که این همه مفتون کیستم
رازم چو شمع بر همه آفاق گشته فاش خندم بحال خویشتن از بس گریستم

(غبار همدانی) ☆☆☆

هزار بار گرم همچو تانک سر بزنی ز شوق تیغ تو بار دگر همی رویم

(محیط قبی) ☆☆☆

گاهی بکوه و گاه بصحرا گریستم هر جا که عشق خواست همانجا گریستم

(حکیم تبریزی) ☆☆☆

تسا بنده آن رخسان تا بنده شدم همچون سر زلفین تو تا بنده شدم

در پیش تو ای نگار تا بنده شدم چون مهر فروزنده و تابنده شدم

(قطران تبریزی) ☆☆☆

منصور دار عشقم و دانم که عاقبت بر پای دار میکشد این پایداریم

(مظهر تبریزی) ☆☆☆

امروز نیست سینه ما داغدار عشق چون لاله ما ز روز ازل داغ دیده ام

(صائب تبریزی) —————

داغ عشق تو ز اندازه ما بیروست دستی از دور بر این آتش سوزان داریم

(صائب تبریزی) —————

بشتابی که سپند از سر آتش خیزد بهوای تو من از خویش چنان برخیزم

(صائب تبریزی) —————

کس زبان چشم خوبان را نمیداند چو من روز گاری این غزال را شبانی کرده ام

(صائب تبریزی) —————

نه چنان گشته پریشان دل سودا زده ام که بشیر از آن زلف توان بست بهم

(صائب تبریزی) —————

آنقدر خون ز لب لعل تو بردل دارم که بصد گریه مستانه نیاید بیرون

(صائب تبریزی) ☆☆☆

بخش پنجاه و پنجم

آورم پیش تو هر لحظه پیام دگران گویمت تا سخن خویش بنام دگران
(حقیری تبریزی) ☆☆☆

چو اسیر تست ایندل بکس دگر چه بندم منم ودلی که نتوان بهزار باره کردن
(ظریفی تبریزی) ☆☆☆

بتکلم به تبسم به خموشی به نگاه میتوان برد بهر شیوه دل آسان از من
() ☆☆☆

چنانست دوست میدارم که وصلت دل نمینخواهد

کمال دوستی باشد مراد از دوست نگرفتن

(سعدی)

انصاف نیست پیش تو گفتن حدیث عشق من عهد میکنم که نگویم دگر سخن
(سعدی) ☆☆☆

اگر از کمند عشقت بروم کجا گریزم که خلاص بی تو بنداست و حیات بیتوزندان
(سعدی) ☆☆☆

وہ کہ جدا نمیشود نقش تو از ضمیر من تا چه شود بهماقبت در هوس تو حال من
(سعدی) ☆☆☆

غنچه دهان من بیا تنگدلی من ببین بی تو هنوز زنده‌ام سنگدلی من ببین
(حافظ) ☆☆☆

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام بید دیده
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافر است رنجیدن
(حافظ) ☆☆☆

بسکه از چشم ترم خون دل آید بیرون ارغوان از بس مرگم ز گل آید بیرون
این عجب بین که دلم بردی و باز از چشمم همچنان پاره دل متصل آید بیرون
(حکیم شیرازی) ☆☆☆

آنچنان نرد محبت بتو بازم که شود عشقبازی بجهان ختم بساسم تو و من
(ذوقی اصفهانی) ☆☆☆

وصف العال خود در عشق

- بندگانیم جان و دل بر کف
گر دل صلح داری اینک دل
چشم بر حکم و گوش بر فرمان
ور سر جنک داری اینک جان
(هاتف اصفهانی) ☆☆☆
- دیگرانت نگرانند و من دل نگران
توانم نگرم بر تو ز بیم دگران
(دامی همدانی) ☆☆☆
- شد دیده بعشق رهنمون دل من
ز نهار اگر دلم نماند روزی
تا کرد پر از غصه درون دل من
از دیده طلب کنید خون دل من
(کمال الدین اسمعیل اصفهانی) ☆☆☆
- از همه کار جهان ما بتو پرداختیم
عمر تلف کرد نست جز بتو پرداختن
(عبرت نائینی) ☆☆☆
- هنرم نیست بجز عشق چنان بندارم
که ندارد بجهان کس هنری بهتر ازین
(صفائی نراقی) ☆☆☆
- بخانه اش روم و این بود بهانه من
تو گفته ای که نیاید فلان بهانه من؟
(پریشان قرا گز لو) ☆☆☆
- نچنان گرفته ای جان بمیان جان شیرین
که توان ترا و جانرا ز هم امتیاز کردن
(نظیری نیشابوری) ☆☆☆
- بزنجیرم چو کرد از بیقراری دلستان من
دل زنجیر شد سوراخ سوراخ از فغان من
(امیر همایون اسفراینی) ☆☆☆
- بجفات سر نهادم بکن آنچه میتوانی
چکنم نمیتوانم ز تو احترام کردن
(امیر خسرو دهلوی) ☆☆☆

بخش پنجاه و پنجم

کسیکه پاره دل دید در کنارم گفت کدام سنگدل این شیشه را شکسته چنین
 () ☆☆☆

بجای قبله کنم سجده خاک پای ترا ملامت او نکنندم به بت پرستیدن
 (محسن شمس ملک آراء) ☆☆☆

نال را هر چند میخواهم که پنهان بر کشم
 سینه میگوید که من تنک آمدم فریاد کن
 () ☆☆☆

بسکه ز کلك امید صفحه اوراق دل پر شده ز اسرار دوست نیست دگر مال من
 (سر تیپ حسین فرزانه) ☆☆☆

آنچنان نقش تو بنشسته در الواح ضمیر که توان دید سراپای تو از منظر من
 () ☆☆☆

گر بمیرم ز غمت تا به ابد خواهد ماند آتش عشق نهان در ته خاکستر من
 () ☆☆☆

گریبان دام در دست طفلیست که نشناسد گریبان را ز دامن
 (مرشد بروجردی) ☆☆☆

مگر از عشق سرشته شده آب و گل من که گرفتار بتانست همیشه دل من
 ناله ام اطرب و می خون و سرشکم ساقی هر شب از عشق چنین گرم بود محفل من
 () ☆☆☆

بویت گر کم آیم بردام نبود غبار از تو که از آمدش بسیار گشتم شرمسار از تو
 (نسبتی مهدی) ☆☆☆

بار عشقی که نیارست کشیدن فلکش بر گرفتند و نهادند بدوش من و تو
 (دهقان اصفهانی) ☆☆☆

وصف الحال خود در عشق

دور نیم که تا کنم شکوه زد دست دوریت آه که میکشدم راه جرت تو در حضور تو
☆☆☆ ()

چشمم که همیشه جوی خون آید ازو سیلاب سرشک لاله گون آید ازو
ز آن ترس نگزیم که خیال رخ تو با اشک میادا که برون آید ازو
☆☆☆ (اثرالدین اومانی)

نه طاقت وصلت مرا نه تاب در هجران تو
هجرت بلا وصلت بلا ای من بلا گردان تو
☆☆☆ ()

میخواهم از خدا بدعا صد هزار جان تا صد هزار بار بهیرم برای تو
☆☆☆ (شرف قزوینی)

دلهای اسیران شده فرش حرم او ای اشک روانشو که نسوزد قدم او
☆☆☆ (کامی لاهیجانی)

تا کس نداند آمدنم را بسوی تو هر بار از ره دگر آیم بسوی تو
☆☆☆ (طوقی تبریزی)

مونیست بر سرم همه خار محبت است یکیک بپا خلیده و از سر بدر شده
☆☆☆ ()

بگیرم در برو بنشانمت در دیده چون مردم
اگر یکشب بچشم آئی چو خواب آهسته آهسته
☆☆☆ (صفائی قمی)

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
☆☆☆ (ابواسمیل هروی)

بس در عقبش کوشش میهوده نمودیم چون طفل دوان از پی گنجشک پریده
☆☆☆ (سعدی)

بخش پنجاه و پنجم

اختیاری داشته دل دادم و دلبر گرفتم حالیا دل بر گرفتن را ندارم اختیاری
(دهقان اصفهانی) ☆☆☆

بسکه شبها بخیال تو نشستم مردم داشت بیداری من خواب گرانی از بی
(صالحی مشهدی) ☆☆☆

همچو آئینه مرا زندگی از دیدن تست جانم از تن برود گر ز مقابل بروی
(فاسی کاشی) ☆☆☆

هرچه میخواهی بگوی و هرچه میخواهی بکن

دوست میدارم ترا گر دشمن جان منی
() ☆☆☆

زحمت چه میکشی پی درمان ما طبیب ما به نمیشویم و تو بد نام میشوی
(سعدی) _____

کم می نشود نشنگی دیده شوخم با آنکه روان کرده ام از هر مژه جوئی
(سعدی) _____

آسوده خاطرم که تو در خاطر منی این عشق را زوال نباشد بحکم آنک
با مدعی بگوی که ما خود شکسته ایم محتاج پنجه نیست که با ما در افکنی
(سعدی) _____

گفتم این درد عشق پنهانرا بتو گویم که هم تو درمانی
باز گفتم چه حاجتست ای دل که تو خود در دلی و میدانی
(سعدی) ☆☆☆

هواخواه تو ام جان او میدانم که میدانی که هم نادیده میدانی و هم ننوشته میخواهی
(حافظ) ☆☆☆

مماشران همه خفتند شمع مانده و من که سوزد او بمن و من به او زغم خواری
(وصال شیرازی) _____

من آن دل کز تو اش گیرم بگو تا بر که بر بندم؟
تو آن رخ کز منش پوشی بگو تا بر که بنمایی؟
(وصال شیرازی)

وصف الحال خود در عشق

من بدینگونه کی آشفته و رسوا بودم راست خواهی تو بدین روز مرا افکندی

(وصال شیرازی)

شادم که از منت نتوان کرد کس جدا کآن نیستی که در بری آنی که در تنی

(وصال شیرازی)

☆☆☆

تا قیامت شرح عشقت داده‌ام گر کسی بودی که باور داشتی

(عمادی شهر یاری)

☆☆☆

بجای سرمه غبار رهش بدیده کشیدم توای سرشک بنوعی برون بیا که نشومی

()

☆☆☆

چند رسوا شوم از عشق من شیدائی عشق خوبست اولیکن نه بدین رسوائی

(هلالی جغتائی)

بغیر جان دگری نیست با تو در دل تنگم امید هست که آنهم نماند و تو بمانی

(هلالی جغتائی)

☆☆☆

منم که يك سرمویت بعالمی نفروشم توئی که عاشق بیچاره را بهیچ فروشی

()

☆☆☆

شبی در برت گر بیا سودمی سر فخر بر آسمان سودمی

قلم در کف تیر بشکستمی کلاه از سر ماه بر بودمی

جمال تو گر ز آنکه من دارمی بجای تو گر ز آنکه من بودمی

بیچارگان رحمت آورد می بدادگان بر بیخشودمی

(فردوسی)

☆☆☆

مرا دلیست گروگان عشق چندین جای عجب تر از دل من دل نیافریده خدای

دل یکمی و در او عاشقی گروه گروه تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمای

شکفت و خیره فرو مانده‌ام که چندین عشق بیکدل اندر یارب چگونه گیرد جای

ندانند این دل غافل که عشق حادثه است که کوه آهن با رنج او ندارد پای

(فرخی سیستانی)

☆☆☆

صفت باده عشقش ز من مست مپرس ذوق این می شناسی بخدا تا نچشی

(جامی)

☆☆☆

بخش پنجاه و پنجم

گو پروانه که سوز من و تو یکسانست که تو از وصل بسوزی من از مشتاقی
(ذوقی اصفهانی) ☆☆☆

در سینه ندانم که چکرد آتش عشقت از ناله خود میشنوم بوی کبابی
(بنمای جندی) ☆☆☆

حسرت بال و پر م بود که در دام افتم این زمان میگشدم حسرت بی بال و پری
(بنمای جندی) ☆☆☆

گریبان چاک و بر دل دست و در گل پا میان عاشقان احوال من دارد تماشائی
(رفت نهادی) ☆☆☆

نهاده ام سر تسلیم زیر شمشیرت بیار بر سرم ای عشق هر چه میخواهی
(رهی معیری) ☆☆☆

غم رسوائی خود اینقدرم نیست که تو طعن خلقی ز برای چو منی میشنوی
(فصیحی تبریزی) ☆☆☆

باز ایدل با که میباشی که باما نیستی در کجائی چند روزی شد که پیدا نیستی؟
(نوری اصفهانی) ☆☆☆

چو صبر از تو میسر نمیشود چه کنم بخشم رقتم و باز آمدم به مسکینی
() ☆☆☆

ترا لذت ندانم تا چه حد است ای غم جانان که در دل هر چه گردی بیش خواهم بیشتر گردی
(زرگر اصفهانی) ☆☆☆

بهر تو شنیده ام سخنها شاید که تو هم شنیده باشی
بر سینه چاک ما نخندی گر پرهنی دریده باشی
(ولایت بیاضی) ☆☆☆

باخبر از حال ما هیچ نخواهی شدن تا نکند با تو عشق آنچه بمان کرده ای
(فروغی بسطامی) ☆☆☆

دل من پیش تو دیده من بر چپ و راست تا ندانند حریفان که تو منظور منی
() ☆☆☆

وصف الحال خود در عشق

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم تنهایی من گوش کنید
قصه بیسر و سامانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این ناله جانسوز نهفتن تا کی

سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عربده جوئی بودیم

دین و دل باخته دیوانه روئی بودیم بند در سلسله سلسله موئی بودیم

کس در این سلسله غیر از من و دل بند نبود

يك گرفتار ازین جمله که هستند نبود

نرگس غمزه اش اینهمه بیمار نداشت سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت

این همه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

اول آنکس که خریدار شدش من بودم

باعث گرمی بازار شدش من بودم

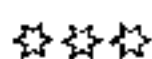
عشق من شد سبب شهرت و زیبائی او داد رسوائی من رونق رعنائی او

بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او

این زمان عاشق سر گشته فراوان دارد

کی سر برک من بی سرومان دارد

(وحشی بافقی)



بخش پنجاه و هشتم

در صبر و هجر

صبر است مرا چاره ز هجران تو لیکن چون صبر تو انکرد که مقدر نماندست
(حافظ) ☆☆☆

برو خواجه صبوری کن که از صبر دواي درد هجران میتوان یافت
(خواجوی کرمانی) ☆☆☆

بلای هجر گذشت از حد و نمیدانم که چاره غیر شکیمبائی و تحمل چیست
(جامی) ☆☆☆

صبر رایار گرفتم که کشم بار فراق ترسم او بیشتر از ناچه بمنزل برسد
(وصال شیرازی) ☆☆☆

در هجر صبور باش یکچند کز صبر گشاده گردد این بند
صبر است کلید گنج مقصود از صبر بکام دل رسی زود
(ابن عماد شیرازی) ☆☆☆

ایدل بساز با غم هجران و صبر کن ای دیده در فراقش ازین بیش خون مبار
(حافظ) ☆☆☆

رود بخواب دو چشم از خیال تو هیبت شود صبور دل اندر فراق تو حاشاک
(حافظ) ☆☆☆

فراق صبر و سکون خواهد و یقین دارم که من نه طاقت آن و نه تاب این دارم
(غیرت اصفهانی) ☆☆☆

بغیر صبر که برمی نیاید از دل مسکین کدام چاره که بردرد دوری تو نکردم؟
(وصال شیرازی) ☆☆☆

در صبر و هجر

بهر فراق گفته اند از همه چاره صبر را من همه چاره کرده ام صبر نشد میسر
(وصال شیرازی) ☆☆☆

چنانست دوست میدارم که گر روزی فراق افتد
تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو نتوانم
فراقت سخت میآید و ایکی صبر میباید

که گر بگریزم از سختی رفیق سست پیمانم
(سعدی)

من از تو صبر ندارم که بی تو بنشینم کس دیگر نتوانم که بر تو بگزینم
(سعدی) ☆☆☆

ما را جگر بتیغ فراق تو کشته شد ای صبر بر فراق بتان نیک جوشنی
(منچیک) ☆☆☆

بخش پنجاه و هفتم

شبهای فراق

جزای یکشب هجرم اگر دهد ایزد بسوی خلد برم کافر و مسلمان را
(قاضی قلندر اصفهانی) ☆☆☆

دیزم زمزه کو کب بی ماه دخت شبها تاریک شبی دارم با اینهمه کو کبها
(جامی) ☆☆☆

گر بسنجند بحشر اجر شب هجران را غالب آنستکه شاهین شکنند میزانرا
(یغمای جندقی) ☆☆☆

هر شب از محنت هجران تو میمیرم و پس میکنند باد سحر زنده بیوی تو مرا
(میر محمد صالح چغتائی) ☆☆☆

وای بر جان خلائق اگر آرند بحشر عوض روز قیامت شب تنهایی را
(علینقی کمره) ☆☆☆

شب هجر است و دارم بر فلک دست دعا امشب

بغیر از ۱۰۰۰ حیرانم چه خواهم از خدا امشب
(هاتف اصفهانی) ☆☆☆

آه از شب هجران تو و روز قیامت کانرا نه شبی از پی و اینرا سحری نیست
(درویش مجید طالقانی) ☆☆☆

شب فراق و تنم زار و جان بلب ای مرگ ندانم اینهمه از بهر چیست تاخیرت
(مجرم اصفهانی) ☆☆☆

شبهای فراق

روز مَرک و شام هجران را از هم فرقی که بود آن با سانی سر آمد این بد شواری گذشت
(دولتشاه قاجار) ☆☆☆

غم های مرده در دل من زنده کرد هجر گویا شب فراق تو روز قیامت است
(مسیح کاشی) ☆☆☆

شب فراق تو بهر تسلیم گردون چراغ ماه بدست از پی سحر می گشت
(اختر، یزدی) ☆☆☆

شب فراق که داند که تا سحر چند است مگر کسی که بزندان عشق دو بند است
() ☆☆☆

دامنم چون دامن گردون بر اختر گشته است

در شب هجرم ز بس از دیده اختر رفته است
(میرزا نقی) ☆☆☆

شب نیست کز فراق تو ای آفتاب حسن از آب دیده دامن من پر ستاره نیست
(وصال شیرازی) ☆☆☆

عشق اگر هست گنه از چه بهر افزاید؟ که شب هجر تو کیفیت سالی دارد
(وصال شیرازی) ☆☆☆

حکایت شب هجران که باز داند گفت؟ مگر کسی که چو سعدی ستاره بشمارد
(سعدی) ☆☆☆

شبهای هجر را گذرانندیم و زنده ایم ما را بسخت جانی خود این گمان نبود
(شکیمی اصفهانی) ☆☆☆

بخش پنجاه و هفتم

- قصه شبهای هجران نیست اینجا گفتنی روز هجر این سر طومار و خواهیم کرد
 (صائب تبریزی) ☆☆☆
- شب فراق ز هجر جمال چون قمرش ز اشک دامن خود پر سناره خواهیم کرد
 (ذوقی اصفهانی) ☆☆☆
- قصه چکنم که اشتیاق تو چکرد با من دل پر زرق و نفاق تو چه کرد
 چون زلف دراز تو شبی میباشد تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد
 (مهستی گنجوی) ☆☆☆
- شب نیست کز فراق تو ای مه بر آسمان ما را خروش و ناله و غوغا نمیرود
 (دهقان اصفهانی) ☆☆☆
- بدا بدالت آن مجرمی که روز حساب بقدر یکشب هجر تو اش عذاب کنند
 (قاآنی شیرازی) ☆☆☆
- شب هجر تو هرگز جزا صبح شود کان شبی نیست که در دوره صبح شود
 (ناصرالدین قاجار) ☆☆☆
- در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد دیده چندان گهر اشک بدامانم کرد
 دامستان شب هجران تو گفتم با شمع آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد
 (حاج محمد کریمخان) ☆☆☆
- نیست درازی عجب از شب هجران یار ز آنکه شهیدان عشق عمر باو داده اند
 (طالب آملی) ☆☆☆
- من ماندم و هجر و اشک و شبهای دراز با درد و غم و رنج صبوری دمساز
 بی یار بمرک راضیم آنهم نیست این بغت منست کز اجسال بینم ناز
 (محسن شمس ملک آرا) ☆☆☆

شبهای فراق

گرمو بمو بزلف تو شرح شب فراق گوئیم تا بحشر کشد این حدیث طول
(ذوقی اصفهانی) ☆☆☆

زبان شکوه همان به که بندم از غم هجر که کوتاه است شب هجر و الحدیث بطول
(وصال شیرازی) _____

ز بس بیساده تو شبها بمه مینگرم گمان بر ند که الفت گرفته باقمرم
(وصال شیرازی) ☆☆☆

شب فراق تو بگسست در کف مطرب ز سوز سینه من پرده های ساز از هم
(شاطر عباس صبوحی) ☆☆☆

چو روی دوست نبینی جهان ندیدن به شب فراق منسه شمع پیش بسالینم
(سعدی) ☆☆☆

از فراق تو شب و روز ندارم آرا بفغان آمده شهری همه از فریادم
(بغهای چندقی) ☆☆☆

شنیدم کز برای هر شبی روزی مقرر شد ندانم روز کی خواهد شدن شبهای هجرانم
(فروغی بسطامی) ☆☆☆

فراقت بجانم چو آرد شبیخون شبی آیم از دیده آید شبی خون
(هدایت طهرستانی) ☆☆☆

بدمای صبح و گرباتو بود روز قیامت که هرانیست دگر طاقت شبهای جدائی
(وصال شیرازی) _____

بخش پنجاه و هفتم

روزگار و هرچه دروی هست بی ناپایدار است

ای شب هجران تو پنداری برون از روزگاری

(وصال شیرازی)

زینسان نبرد یارب جان هیچ مسلمانی

من دست نخواهم زده روز بدامانی

(الفت کردستانی)

اما چکنم چون تو خدا را نشناسی

(عاشق اصفهانی)

دیشب ز غم هجرت بردیم بدر جانی

دست من و دامانت دامن چه کشی از من

نالم بخدا شب همه شب در غم هجران

بخش پنجاه و هشتم

در بیخوابی شب فراق - بخواب دیدن معشوق

دوش در خوابم در آغوش آمدی این بیداری نینم جز بخواب
(سعدی)

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت آنکه در خواب نشد چشم من و پروین است
(سعدی)

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت وز بستر عافیت برون خواهم خفت
بآور نکنی خیال خود را بفرست تا او نگردد که بی تو چون خواهم خفت
(حافظ)

بگو بخواب که امشب میا بدیده من جزیره ای که مکان تو بود آب گرفت
(ظہیر کرمانی)

بگرد دیده من بعد از این مگردا بخواب که آن جزیره که جای تو بود آب گرفت
(ملادر کی)

گفتی که شب بخواب تو آیم ولی چه سود ؟

چون من بمر خویش ندانم که خواب چیست ؟
(جامی)

هر شب از افغان من بیدار خلتی اما چسود آنکه باید بشنود فریاد من بیدار نیست
(هاتف اصفهانی)

نشد شبی که بیاد تو وقت خواب مرا دودیده تا بسحر دوخته بر اختر نیست
()

مرا هر شب چو دزدان خواب گرد چشم تر گردد
دلسم را با غمت بیدار بیند باز بر گردد
(علی احمد) (نشانی دهلوی)

بخش پنجاه و هشتم

چگونه خواب بچشم من خراب آید مگر خیال تو بیرون رود که خواب آید
 () ❖❖❖

بدور دیده خود خار بستی از مژه دارم که نه خیال تو بیرون رود نه خواب آید
 (امیر خسرو دهلوی) ❖❖❖

دوش بیروی تو آتش بستم بر میشد آیم از دیده همیرفت وزمین تر میشد
 تا با فوس پایان نرود عمر عزیز همه شب ذکر تو میرفت و مکرر میشد
 چون شب آید همه را دیده پیار آمد و من گفتمی اندر بن مویم سر نشتر میشد
 آن نه می بود که دور از نظرت میخوردم خون دل بود که از شیشه بساغر میشد
 (سعدی) ❖❖❖

از بسکه بخون طپیدم از دیده خویش نادیده کس آنچه دیدم از دیده خویش
 چون شمع شب فراق از سر تا پای بگداختم و چکیدم از دیده خویش
 (مجددی کردستانی) ❖❖❖

دلا بچشم نبینی دگر جمال حبیبیت مگر بخواب که آن نیز هست خواب و خیال
 (ذوقی اصفهانی) ❖❖❖

روم بخواب که شاید تو را بخواب ببینم کجاست خواب مگر خواب را بخواب ببینم
 (سحاب اصفهانی) ❖❖❖

شب از فراق در فغان روز از غمت در زاریم

دارم عجب روز و شبی آن خواب و این بیداریم
 (عاشق اصفهانی) ❖❖❖

شب فراق بامید صبح بیدارم مگر که بوی تو آرد نسیم اسجارم
 (سعدی) ❖❖❖

شبان تیره که تا بامداد بیدارم بباد صبح جمالت ستاره میبارم
 () ❖❖❖

در بیخوابی شب فراق - بخواب دیدن معشوق

دیگران سرمست در آغوش جانان خفته اند

آنکه بیدار است هر شب مرغ شبگیر است و من

☆☆☆ (ایرج)

خواب خواهد که گذری تو کند از چشمم این خیالیست که در خاطر خواب افتاده

☆☆☆ (قدسی)

بخواب دیدمت اما نه از تو خرسندم که این معامله میخواستم به بیداری

☆☆☆ (وصال شیرازی)

سحرت بخواب دیدم که نشسته ای بدامن چو نظر گشودم آو خ ز کنار رفته بودی

☆☆☆ (صحبت لاری)